

# چیستی، چرایی و چگونگی فقه دولت‌سازی اسلامی

احمد رهدار

عضو هیئت علمی دانشگاه باقرالعلوم (ع)

## اشاره

جهت تبیین فقه دولت‌سازی اسلامی، بحث در سه محور دنبال می‌شود:

- (۱) محور اول بحث چیستی فقه دولت‌سازی اسلامی؛
- (۲) محور دوم ضرورت یا همان چرایی فقه دولت‌سازی اسلامی؛
- (۳) محور سوم بحث چگونگی فقه دولت‌سازی اسلامی خواهد بود.

## ۱. چیستی فقه دولت‌سازی اسلامی

در بحث چیستی فقه دولت سه نکته مطرح می‌شود:

### ۱.۱. فقه دولت فقه اداره جامعه

مقصود از فقه دولت، فقه اداره جامعه است. یعنی هر آن چیزی که مربوط به ساحت اداره جامعه می‌شود. فقه موجود می‌تواند و باید بتواند در اداره جامعه و هماهنگ کردن آن با بقیه اجزا نقش داشته باشد. حداقل دو الگو برای اداره جامعه به صورت فقهی می‌توانیم داشته باشیم که یکی از آن‌ها الگوی اداره پروسه‌ای است. مراد از پروسه‌ای بودن این است که برای اداره جامعه برنامه و مانیفست پیشینی وجود ندارد، فقه همچنان حضور دارد و بدون برنامه‌ای پیشینی جامعه را اداره می‌کند. رویکرد پروسه‌ای اداره اجتماع در دنیای غرب صورت تثوریک به خود گرفته و در نتیجه تثوری‌پردازی آن، نظریات داروینیسیم اجتماعی شکل گرفته است. در حقیقت داروینیسیم اجتماعی اسپنسر چنین رویکردی دارد. اسپنسر به تبع مباحث لامارک و داروین اندیشه‌های طبیعی آنان را به جامعه انسانی تسری داد. او معتقد است که جامعه انسانی قاعده دارد و نه برنامه و قاعده‌اش این است که هر کس که زورش بیش‌تر باشد، همو پیروز است و اداره جامعه در دست او است.

البته این زور همیشه خشن نیست و گاهی اوقات زور مقبولی است. این نوع دوم را که کمتر تئوری پردازی شده است، می‌توان رویکرد کارکردگرا در اداره پروه‌های جامعه نامید. در این رویکرد هرکس که کارآمدتر باشد، جامعه را اداره می‌کند. البته گاهی اوقات خود زور کارآمد است. در ادبیات اسلامی و در اندیشه‌ورزی سیاسی اسلامی امثال صاحب طبایع‌الاستبداد که به لحاظ فکری متأثر از سیدجمال است، مفهوم استبداد منور را مطرح کرده است. برخی دیگر استبداد کارآمد را مطرح کرده‌اند. البته در ساحت فقهی رویکرد کارکردگرا در اداره پروه‌های جامعه تئوری پردازی نشده است. حتی صاحب طبایع‌الاستبداد نیز که یک فقیه روشن‌فکر است، این دیدگاه را در قالب یک نظریه به معنایی که در علوم انسانی مطرح می‌شود و دارای مبنا، روش، اصول و پیکره مشخص است، مطرح نکرده است. این نوع اداره جامعه که فقهی بدون یک مانیفیست، برنامه و نقشه جامع پیشینی جامعه را اداره کند، مصادیق تاریخی زیادی دارد و نوع فقهای ما در دوره‌هایی که حکومت را در اختیار نداشتند و در خدمت اجتماع و جامعه مسلمین بودند، طبق همین رویکرد کارکردگرا عمل کردند. مردم جامعه نیز در پی درک کارآمدی یک فقیه و نه به جهت علم پیشینی به تئوری او و در یک ذهنیت تاریخی به این نتیجه رسیدند که فقیه کارآمدتر و منصف‌تر و به عدالت اجتماعی نزدیک‌تر است. بنابراین، به سراغ فقها رفتند. البته یک تلاش حداقلی به صورت پسینی برای تئوریزه کردن این الگوی اداره انجام گرفته است. مباحثی که در خصوص قلمرو و دایره امور حسبیه در فقه مطرح شده است، از این دست است. دایره امور حسبیه، دایره سیال و نسبی است و شاید یکی از دلایلی این است که مصادیق امور حسبیه در فقه ما استحصال قطعی به این معنا که به وفاق جمعی فقها برسد، نشده است و معمولاً فقها ملاک و قاعده داده‌اند و برنامه نداده‌اند. تفاوت برنامه و قاعده در این است که در برنامه معمولاً حدود و ثغور مشخص می‌شود اما در قاعده این گونه نیست.

الگوی دیگری که برای اداره جامعه وجود دارد، الگوی اداره پروژه‌ای جامعه است. در الگوی اداره پروژه‌ای تلاش می‌شود که یک برنامه، نقشه راه و مانیفیست پیشینی از اقدام تهیه گردد. الگوی اداره پروژه‌ای جامعه نیز دوگونه است: یکی الگوی اداره سیستماتیک جامعه و دیگری الگوی اداره غیرسیستماتیک جامعه است. تلاشی که در دوره جمهوری اسلامی برای اداره فقهی جامعه صورت گرفته است براساس الگوی اداره پروژه‌ای است؛ اما تا به امروز این اداره پروژه‌ای

به سمت یک اداره پروژه‌ای سیستماتیک نرفته است. از این رو نه در حوزه و نه در حکومت یک مرکز مدیریت ستادی که تولید اندیشه کند، نداریم. اهمیت مرکز مدیریت ستادی این است که برنامه‌های جامع در حوزه‌های اقتصاد، فرهنگ، امنیت و... را با یکدیگر هماهنگ می‌کند. اما به‌رغم این که ضرورت الگوی اداره پروژه‌ای فقهی در جامعه و از جامعه روشن شده است، تلاشی در جهت ایجاد این الگوی سیستماتیک نشده است.

این که فقه دولت را فقه اداره جامعه بدانیم دارای استلزامات نظری است. از جمله این که فقه دولت تابعی از تعریف جامعه خواهد بود. بنابراین، بسته به این که ما چه تعریفی از جامعه داشته باشیم، فقه دولت نیز که فقه اداره جامعه است، متفاوت فهم خواهد شد. از این رو اگر جامعه را یک جامعه دینی تعریف کنیم، فقه اداره این جامعه متفاوت از زمانی است که جامعه را یک جامعه غیردینی تعریف کنیم و فقه اداره جامعه دینی با فقه اداره جامعه غیردینی متفاوت خواهد بود. اکنون ما با این پرسش جدی روبه‌رو هستیم که اگر در یکی از کشورهای آمریکای لاتین همه یا یک روستا یا شهری اعلام اسلام کنند و بگویند ما مسلمان هستیم، یا اکثریت آنها مسلمان شوند - این وجوه به تناسب دیدگاه‌هایی است که در تعریف دارالاسلام در فقه وجود دارد - آیا الگوی پیاده کردن فقه یا الگوی اداره فقهی این جامعه را باید همان الگوی اداره جامعه ایرانی بگیریم یا باید دقیقاً مدل تطور فقه در جامعه مکه بدانیم؟ باید ببینیم پیغمبر خاتم(ص) در دوره مکی چگونه مکه را اداره کرد. بنابراین، همان قاعده تدریجی بودن اجرای دین را که پیامبر(ص) در آن جامعه پیاده می‌کرد، آن جا نیز پیاده کنیم. بر این اساس، شما وقتی در آمریکای لاتین با چنین جامعه‌ای روبه‌رو می‌شوید، به لحاظ فقهی اجازه ندارید از ابتدا شرب خمر را حرام اعلام کنید یا حجاب را برای همه واجب اعلام کنید. این بستگی به تعریفی دارد که از جامعه ارائه می‌دهید و فقه اداره جامعه متناسب با آن تعریف می‌شود. بنابراین، فقه اداره جامعه دینی متفاوت از فقه اداره جامعه غیردینی می‌باشد. البته قلمرو هر دو جامعه است. شما وقتی فقه دولت را فقه اداره جامعه می‌دانید، هر آن چیزی که بالا و پایین کردنش، حرکت دادنش، اداره کردنش، در اداره کردن جامعه مؤثر است، در دایره فقه دولت می‌آید. اگر جامعه را یک مفهوم حداقلی تعریف کردید، قلمرو فقه دولت نیز حداقلی خواهد بود و اگر جامعه را یک مفهوم حداکثری تعریف کردید، فقه اداره جامعه نیز یک فقه حداکثری خواهد شد. برای پررنگ شدن ادبیات فقهی این موضوع مثالی ذکر

می‌کنیم. در بحث‌های علوم سیاسی این مسأله مطرح است که برای اداره جامعه به چند درصد مردم نیاز است؟ آیا باید همه مردم را با خودمان همراه کنیم؟ یا نخبگان جامعه یا کمیته مرکب از نخبگان و توده مردم که مسأله را حداکثری کنند؟ به‌عنوان مثال؛ گفته شده است که در جنگ تحمیلی دو درصد مردم مشارکت مستقیم و حضور در جبهه داشتند و مسأله جنگ حل شده است. با توجه به این‌که مسأله جنگ یک مسأله فراگیر بوده است، برای دیگر مسائل مهم در تربیت نیرو سرمایه‌گذاری چه مقدار نیرو لازم است؟ دو درصد، ده درصد یا اکثریت؟

در تبیین نسبت میان مردم و دولت قاعده این است که مردم به لحاظ کمی باید به اندازه‌ای باشند که حداقلی از وظایف یک دولت امکان تحقق داشته باشد و بتوان مفهوم دولت را بر روی این کمیت سوار کرد. عین این بحث در مورد جامعه نیز صدق می‌کند. جامعه به لحاظ کمی و به لحاظ ارگانیک و کیفی باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد تا بتوان آن را جامعه نامید؟ ممکن است مردم جایی به لحاظ کمی به اندازه کافی باشند؛ اما به لحاظ کیفی الگوی ارتباط آن‌ها به گونه‌ای باشد که مفهوم جامعه را نتوان بر آن اطلاق کرد. تفاوت جامعه و اجتماع در علم جامعه‌شناسی این است که جامعه برخلاف اجتماع یک پدیده انحصارا انسانی است. بنابراین، اجتماعی از حیوانات قابل تصور است؛ اما تشکیل جامعه نمی‌دهند. چرا که در صدق مفهوم جامعه علاوه بر کمیت، منطق و الگوی ارتباط میان این کمیت نیز مؤثر است. از این‌رو اگر جامعه را از لحاظ کمی و الگوی ارتباطی آن‌ها حداقلی تعریف کردید، فقه اداره این جامعه نیز حداقلی می‌شود و اگر حداکثری تعریف کردید، فقه اداره آن نیز حداکثری خواهد بود. بنابراین، در مدیریت فقهی، این مسأله برای فقیهی که می‌خواهد جامعه را اداره کند، مهم می‌شود که در جهت تربیت نیرو سرمایه‌گذاری و تخصیص منابع و الگوی ارتباطاتی او باید بر روی چند درصد از جامعه باشد؟

## ۱،۲. تشکیکی بودن مفهوم اداره فقهی جامعه

نکته دیگری که در ذیل چپستی فقه دولت مطرح می‌گردد، تشکیکی بودن مفهوم اداره فقهی جامعه است. در این بحث نیز دو رویکرد وجود دارد: یکی رویکرد حداقلی است که در جامعه ما در تجربه جمهوری اسلامی این رویکرد پیاده می‌شود و از آن به عنوان مبنای عدم مخالفت یاد می‌شود و دیگری رویکرد حداکثری است که از آن با عنوان مبنای موافقت قطعی یاد می‌شود.

رویکرد حداقلی یا مبنای عدم مخالفت، مقتضای شرایط گذار از یک ساختار عرفی به یک ساختار دینی است. چرا که در ابتدای انقلاب و تشکیل نظام اسلامی امکان طرح و اجرای رویکرد موافقت قطعی نبوده است و حتی بر فرض این که فقهی در میان خبرگان قانون اساسی دارای رویکرد حداکثری می‌بود، ساختار، ادبیات و تراث موجود فقهی و ذهنیت تاریخی از فقه و کارآمدی فقه، هیچ کدام به اندازه‌ای موسع نبودند که بتوانند این مفهوم را درک کرده و جا دهند. فهم امروز ما از ضرورت الگوی مبنای موافقت قطعی و حتی فهم اصل آن ناشی از بسط فقه در تجربه انقلاب اسلامی است. چون تا زمانی که در شرایط امکان یک فعل قرار نگیرید، تئوری پردازی در مورد آن فعل نیز برای شما اگر نگویم محال است؛ بسیار سخت است. از این رو تصور این که انسانی که تجربه‌ای از سرما ندارد، بتواند درباره ساخت بخاری فکر کند یا انسانی که تجربه‌ای از گرما ندارد و در عین حال بتواند درباره ساخت کولر فکر کند، بسیار سخت است.

### ۱،۳. نتیجه فقه دولت

سؤال این است که نتیجه فقه دولت چه می‌شود؟ آیا نتیجه آن دولت فقهی می‌شود یا فقه دولتی می‌شود؟ این مسأله در گذشته در ادبیات سیاسی با عنوان دین دولتی مطرح شده یا دولت دینی مطرح شده است؟ باید دانست که مبنای عدم مخالفت خروجی کسی است که مطلوبیتش مطلوبیت بقا است نه مطلوبیت توسعه. بنابراین، رویکرد حداقلی تنها بقای فقهی ما را تأمین می‌کند؛ اما به توسعه فقهی ما منجر نمی‌شود. در مقابل، رویکرد حداکثری و مبنای موافقت قطعی مقتضای مرحله تفصیل جامعه دینی است. در این چهار دهه بعد از انقلاب به لحاظ دینی یک بسط و تفصیل پیدا کرده‌ایم. البته اهمیت مبنای موافقت قطعی زمانی است که این تفصیل، تفصیل کیفی باشد و نه تفصیل کمی. توضیح آن را در قالب این مثال ذکر می‌کنیم که گاهی شما باری از آجر را به تنهایی با فرغون حمل می‌کنید، بعد صورت بسط یافته این حمل در ذهن شما چنین می‌شود که این بار را پنج نفر با فرغون حمل کنند. هر چند عمل شما به لحاظ کمی گسترده شده است؛ اما منطق عمل عوض نمی‌شود. اهمیت مبنای موافقت قطعی جایی که تنها گستره فراخ می‌شود، نیست؛ بلکه جایی است که شما به تغییر منطق عمل نیاز دارید و بسط تفصیلی شما بسط کیفی تفصیلی است. در بسط فقهی انقلاب اسلامی دیگر مبنای عدم مخالفت پاسخگو نیست.

دوگانه دولت فقهی و فقه دولتی دوگانه‌ای به مقتضای فقه حداقلی است. دولت فقهی نتیجه مطالبات فقه از دولت است و فقه دولتی نتیجه مطالبات دولت از فقه است. در واقع این مسأله عکس عنوان آن می‌باشد. اگر در جایی به صورت پیشینی حوزه و فقها برنامه دولت را رقم بزنند، دولتی که به وجود می‌آید، دولت فقهی خواهد بود؛ اما اگر به صورت پیشینی دولت از فقیه ساکت یا از فقه ساکت، مطالبه حل مسأله‌های خود را می‌کند، خروجی و پاسخی که فقه به دولت می‌دهد، فقه دولتی است. اما زمانی که فقه حداکثری شود، اولین نتیجه آن عینیت دولت فقهی و فقه دولتی خواهد بود. البته اولین استلزام اجرایی و عملی این سخن آن است که ما برای رسیدن به دولت فقهی ناگزیر از رد شدن از معبر فقه دولتی هستیم. هرچند این مطلوب ما نیست؛ اما ناگزیر هستیم که برای مستقر شدن و رسیدن به دولت فقهی از معبر فقه دولتی عبور کنیم. اکنون ما یک دولت دینی داریم که می‌خواهیم به دولت فقهی تبدیل شود. در رأس این دولت، یک فقیه جامع‌الشرایط قرار دارد و یکی از نهادهای ذیل این فقیه جامع‌الشرایط، سازمان اوقاف است. معنا و منطق و قاعده این ساختار این است که همه امور وقف در اجتماع باید به لحاظ نهادی در ذیل این سازمان تعریف شود. تاکنون براساس سنت اجرایی رایج، وقف در امور مسجد مبتنی بر سرمایه اجتماعی روحانی یا نهاد مسجد در میان مردم بود و متولی موقوفات، روحانی مسجد یا هیئت امنا و... بودند. در صورتی که با دخالت سازمان اوقاف تمام موقوفاتی که وقف مسجد شده است، باید سرمایه‌اش در سازمان اوقاف جمع‌آوری گردد و سپس از طریق روحانی مسجد و زیر نظر سازمان اوقاف هزینه شود. اولین نتیجه این روند، ایجاد مفهوم روحانی اوقافی یا روحانی دولتی است. از طرفی مفهوم روحانی دولتی ناخوشایند است و از طرف دیگر طبق منطق نظری حکومت، ولایت فقیه یا نباید چیزی به نام سازمان اوقاف داشته باشد یا لازمه سازمان بودن اوقاف چنین فرآیندی است. مشکل این است که چون نهادها مستقر و حداکثری نیستند، دولتی شدن سخت و نامطلوب است. ترس از دولتی شدن حوزه علمیه و امثال آن ناشی از دوران گذار از فقه حداقلی به فقه حداکثری است. در شرایط فقه حداکثری ما به یک عینیت دولت فقهی و فقه دولتی می‌رسیم.

## ۲. چرایی فقه دولت‌سازی اسلامی

### ۲.۱. مراد از چرایی فقه دولت

مراد از چرایی فقه دولت ضرورت و عقلانیت فقه دولت‌سازی اسلامی است. چرا دنبال تأسیس فقه دولتی هستیم؟ به این علت که مقتضای اسلامی بودن دولت تحقق و ایجاد فقه دولت است. یکی از علت‌های آن، مسأله رسالت تنظیم رفتار مکلفین با فقه است. فقه در منظومه معارف اسلامی تنها علمی است که رسالت اصلی آن تنظیم رفتار مکلفین است. هیچ یک از علوم و معارف منظومه اسلامی همچون کلام، حدیث، تاریخ و... به جز فقه نه رسالت تنظیم رفتار مکلفین را دارد و نه توان آن را دارا است. اما فقه هم رسالت و هم توان تنظیم رفتار مکلفین را دارد. بنابراین، اگر فقه دولت تولید نشود، تنظیم روابط میان افراد و نهادها، میان دولت اسلامی و دولت‌های غیراسلامی معطل می‌ماند و غیراسلامی می‌شود. از این‌رو تنظیم رفتارها دیگر تنظیم دینی نخواهد بود و دولت نیز دولت دینی نخواهد شد. به میزانی که فقه در ساحت اجرا رفته باشد جمهوری اسلامی، جمهوری اسلامی است. یعنی اگر فقه در ساحت اجرا نرود، جمهوری اسلامی فقط یک جمهوری است و جمهوری اسلامی نیست.

از آن‌جا که سه نوع مکلف وجود دارد، در رسالت تنظیم رفتار مکلف، سه سطح می‌توانیم داشته باشیم: یک مکلف فرد است و خروجی فقه، فقه فردی می‌شود؛ یک مکلف اجتماعی داریم که خروجی فقه، فقه اجتماعی می‌شود و یک مکلف نهادی داریم که خروجی فقه، فقه حکومتی خواهد شد که در فقه دولت از آن بحث می‌شود. مشکل اصلی ما در فقه موجود این است که افراد مکلف داریم و نهادهای مکلف نداریم. بنابراین، در بهترین شرایط، شما افراد متدین دارید و نهادهای دینی ندارید. تصور بودن افراد متدین در حکومت غیردینی نیز ممکن است. مانند افرادی که در حکومت شاه متدین بودند و مسائل خود را از مرجع تقلیدشان استفتاء می‌کردند. در حکومت طاغوت مردم یعنی افراد از مرجع استفتاء می‌کنند. بعد از انقلاب نیز همان مردم، یعنی افراد از مراجع استفتاء می‌کنند؛ اما نهادها استفتاء نمی‌کنند. اگر نهادی بخواهد استفتاء کند، باید ابتدا خود را مکلف تلقی کند، سپس این مکلف به فکر تقلید بیفتد که تقلید نهادی نام دارد. آن‌گاه فقهی که به مسائل این تقلید نهادی پاسخ می‌دهد فقه حکومتی و فقه دولتی و در حوزه‌ای کلان‌تر فقه نظام خواهد بود.

نکته دیگر مسأله رابطه دین و مناسک است. در بحث‌های فلسفه دین یا دین‌شناسی گفته می‌شود اگر دینی منسک نداشته باشد، می‌میرد. یعنی فقدان مناسک مساوی با مرگ دین است. به عبارت دیگر، دین در خارج مساوی با مناسک دینی است. دین در ساحت ذهن یک مفهوم ذهنی است؛ اما در خارج، دین روزه، حج، زکات، اعتکاف و امثال این‌ها است. تنها علم منسک‌ساز در بین معارف اسلامی فقه است. کلام، حدیث، تفسیر، تاریخ و... نمی‌توانند منسک‌سازی کنند و تنها فقه می‌تواند منسک‌سازی کند. به این دلیل که تنها فقه می‌تواند الگوی تنظیم روابط ارائه دهد. مناسک نیز الگوهای خاص تنظیم روابط است. بنابراین، دین در خارج همان فقه است. اگر فقه دولت ندارید یعنی فقه مناسک اجتماعی ندارید و وقتی فقه مناسک ندارید، به این معنا است که اصلاً دینی در خارج ندارید. اهمیت فقه دولت به این است که برای شما مناسک در مقیاس دولت می‌سازد.

## ۲،۲. کارآمدی فقه

نکته دوم کارآمدی فقه است. البته این بحث یک بحث درون پارادایمی است. به این معنا که ما به صورت پیشینی بر این باور هستیم که فقه ناشی از دین جامع کامل آخرین، حتماً فقه کارآمدی است. ضرورت و عقلانیت تولید فقه دولت به کارآمدی فقه است. در این زمینه توجه به نکته ذیل ضروری است: متأسفانه ما یک پایلوت جامع تاریخی به این معنا که یک شهر یا یک حکومتی را که صفر تا صد این حکومت مرّ فقه بوده باشد، نداریم تا بتوانیم قضاوت تجربی راجع به این قضیه داشته باشیم. اما پایلوت‌های ناقص تاریخی هم در مقیاس حکومت و هم در مقیاس فردی داریم. در مقیاس فردی ملاک‌ها یا ادبیاتی را که از دین برای سعادت فرد در دنیا و آخرت استشمام می‌شود، در زندگی فردی ملتزمین به فقه از جمله خود فقها می‌بینیم و درمی‌یابیم که زندگی آن‌ها زندگی خوب و دارای آرامش بوده است. در پایلوت‌های ناقص کلان اجتماعی، سیاسی - حکومتی نیز به‌عنوان مثال؛ در صفویه و دولت‌های متعدد شیعی و سنی در این ۱۵ قرن تجربه کرده‌ایم. در دولت‌هایی که فقه عملاً اجرا شده یا بالنسبه بیش‌تر اجرا شده است، نشاط اجتماعی و کارآمدی اجتماعی و بسیاری چیزهای دیگر را می‌بینید. هرچند در صفویه فقیهان ما حاکم نبودند؛ اما نوعی نظارت فائده بر دستگاه سیاسی داشتند. به میزان این نظارت فائده فقها، کارآمدی جامعه صفوی از کارآمدی قاجاریه و از کارآمدی ماقبل صفویه نیز بیش‌تر است. در



جوامع غیردینی و غیراسلامی نیز می‌توانیم شواهد و قرائن و حتی دلایل زیادی را به صورت تجربی اقامه کنیم که به میزانی که دانسته یا نادانسته به فقه ما عمل کرده‌اند، کارآمدی در زندگی آنها بیش‌تر از آن کسانی بوده است که به فقه ما عمل نکردند. به‌عنوان مثال؛ فرض کنید که مبنای فقهی ما این باشد که کنترل تولید نسل نکنید؛ چرا که خدا رازق است. این مبنا در جامعه غیردینی که این مبنا را رعایت کرده باشند، کارآمدتر است. بنابراین، فقه ما حتی به عنوان پایلوت‌های ناقص در درون جوامع غیردینی نیز کارآمد است. البته این نیز یک ادعای درون پارادایمی است؛ اما در هر حال این استدلال برای متدینین و فقها مرجح خواهد بود.

### ۲،۳. سیستمی بودن فقه

نکته سوم این است که اساساً سیستم فقه مقتضای جامعیت و شمولیت است و اصلاً اجرای فقه در خارج از سیستم فقه امکان ندارد. زمانی قصد داشتم خانه‌ای کلنگی را تعمیر کنم. یک تکه‌اش را که اصلاح می‌کردم به اقتضای درستی آن تکه اصلاح شده، باید تکه‌های مجاورش را نیز اصلاح می‌کردم. در غیر این صورت عدم هارمونی برایم مشکل‌ساز می‌شد. به همین منوال مجبور شدم تمام خانه را تعمیر و اصلاح کنم. با شناخت غیرمنسجم و پراکنده‌ای که به احکام فقهی داریم، می‌بینیم که گویا فقه در همه جا حضور دارد. اما در مقام اجرا هر قسمتی را که اجرا کنید هارمونی و سیستمی بودن فقه اقتضا دارد که بخش دیگر را نیز اجرا کنید. معنای آن این می‌شود که فقه را در خارج از سیستم فقه نمی‌توان اجرا کرد. این تقریر دیگری از فرمایش حضرت امام(ره) در توجیه تئوری ولایت فقیه است. امام(ره) فرمودند که هر کسی به منظومه معارف دین و به بایدها و نبایدهای دینی نگاه کند، به وضوح خواهد فهمید که اجرا شدن این بایدها و نبایدهای دینی جز از مجرای حکومت ممکن نیست. اکنون می‌گوییم مقتضای اجرای این احکام ایجاد فقه دولت است. مراد از فقه دولت یک فقه سیستماتیک است. یعنی فقهی که هم‌زمان لایه فرد، لایه اجتماع و لایه حکومت و تمدن را می‌بیند.

مراد از وضعیت تفصیل، وضعیت حکومت و وضعیت تمدن است. در وضعیت تفصیل، عدم هماهنگی می‌تواند باعث شود که کارآمدی حداقلی به ضد کارآمدی تبدیل شود. در وضعیت اجمال فقه حداقلی، کارآمدی حداقلی دارد؛ اما در وضعیت تفصیل فقه حداقلی کارآمدی حداقلی

را نخواهد داشت. مشکل ما این است که وضعیت کنونی ما وضعیت تفصیلی است؛ اما فقه موجود فقه حداقلی است. این مسأله ضرورت تولید فقه دولت را دوچندان می‌کند.

### ۳. چگونگی فقه دولت

در این محور نیز دو مقام را از یکدیگر تفکیک می‌کنیم. یکی مقام چگونگی تولید فقه دولت و دیگری مقام چگونگی اجرای فقه دولت است.

#### ۳.۱. چگونگی تولید فقه دولت

در مقام چگونگی تولید فقه دولت، نکته کلیدی پیشنهاد دیوانی شدن فقیهان است. دیوان‌سالار شدن فقیهان یعنی این که فقیه از ساحت تئوری‌پردازی خارج گردد و به مدیر، حاکم خرد و حاکم کلان تبدیل شود. بنابراین، ما وزیر فقیه، وکیل فقیه، سفیر فقیه، مدیر فقیه و... می‌خواهیم. مرحوم آیت‌الله عمید زنجانی می‌فرمودند که در دیداری که خدمت حضرت امام(ره) داشتیم، برداشت خود را از ولایت فقیه به ایشان عرضه کردم که به نظر من، اجرای تام و تمام و تحقق کامل تئوری ولایت فقیه، زمانی است که هر مدیری در هر پست اجرایی نسبت به آن پست اجرایی و حوزه مدیریت خود مجتهد باشد. امام(ره) این برداشت را تأیید فرمودند. در ادبیات آشناتر حضرت آیت‌الله جوادی آملی بحث اجتهاد عملی را در کنار اجتهاد علمی مطرح می‌کنند. ایشان معتقد هستند که ضعف ما در حوزه اجرای فقه این است که تنها اجتهاد علمی را تئوریزه کردیم و از اجتهاد عملی غافل شدیم.

#### ۳.۲. نتایج

نتیجه فقیه بودن وزیر، وکیل و نماینده مجلس، سفیر و... آن است که اولاً مسائل فقهی در این حوزه‌ها مسائلی واقعی خواهد شد؛ از این رو فقه را سریان می‌دهد و مشکلات مردم و حکومت را حل می‌کند و فقه را از ساحت انتزاع به ساحت انضمام دعوت می‌کند. نتیجه دیگرش شدت یافتن سرعت اجرای فقه است. با این کار، آن شکاف و دیالکتیک نظر و عمل را پر می‌کنید. در واقع دیگر چنین نیست که فقیه در گام اول یا ساحت اول و در مأموریت اول تئوری‌پرداز باشد و در مأموریت دوم کارشناس یا کارشناسانی به او گزارش دهند. بنابراین، به همین میزان سرعت اجرای فقه افزایش پیدا می‌کند. خود این استنباط اجرا است. نتیجه سوم نیز افزایش قوت کارشناسی موضوعی است. بحث وحدت حوزه و دانشگاه ناشی از این باور است که کار فقیه

حکم‌شناسی است و کار کارشناس موضوع‌شناسی است. از این‌رو حوزوی متخصص در یک رشته کارشناسی تربیت شد. اما اشکال این بود که دوباره این کارشناس را از وضعیت واقعی خودش خارج می‌کرد. چرا که اهمیت کارشناس به این است که در ساحت اجرا است و در ساحت تئوری محض نیست. به همین دلیل نتیجه مطلوبی دربر نداشت.

ممکن است این‌گونه به ذهن برسد که در این صورت تولید نظریه به کندی انجام می‌گیرد. چرا که فقیهی که مجری و مدیر نیز هست، به طور طبیعی وقت بسیار کمتری برای مطالعه و تولید نظریه خواهد داشت؛ اما واقعیت این است که وقتی فقیه با پیچ و خم‌های اجرا آشنا شود، جرقه‌های ذهنی خیلی زود به زود شکل می‌گیرد و راه‌حل مسائل را به دلیل اشرافی که بر اقتضائات مقام عمل دارد، بسیار سریع‌تر از فقیهی که مدیر نیست در مطالعاتش می‌یابد، هرچند میزان مطالعه و تحقیق علمی او اندک باشد.

### ۳،۳. ضرورت‌ها

ابتدا باید کارآمدی فقیهان مدیر پیشین را آسیب‌شناسی کنیم و اشکالات و توفیقات فقیهی را که مدیر بوده است، به صورت نسبی و مقایسه‌ای بررسی کنیم. آقاسی صدراعظم محمد قاجار، ضعیف‌ترین شاه قاجار است. در دوره آقاسی که نزدیک چهارسال و اندی بوده است، یکی از معدود دوره‌های قاجار است که هیچ قرارداد ننگینی علیه ایران تحمیل نشده است. هرچند به شخص آقاسی فارغ از مقایسه تقدهای بسیاری وارد است؛ اما در مقام مقایسه با دیگر صدراعظم‌ها همچون سپهسالار و اتابک، وجود این فقیه صوفی موجب توفیقاتی است. آسیب‌شناسی دیگری نیز باید از الگوی تعامل فقه و اجرا داشته باشیم. الگوی تعامل حتی شامل الگوی گفت‌وگویی میان ساحت فقه و اجرا نیز می‌شود. در همین تجربه ناقص شاهد یک گفت‌وگویی میان مدیران اجرایی و فقیهان هستیم. به‌طور مثال؛ دیدارهایی که رئیس‌جمهورها به عنوان عالی‌ترین مقام اجرایی با مراجع عظام تقلید به عنوان عالی‌ترین مقام فقهی داشته‌اند، ارزیابی و آسیب‌شناسی کنیم.

### ۳،۴. چگونگی اجرای فقه دولت

در چگونگی اجرای فقه دولت سه پیشنهاد ارائه می‌شود:

(۱) باید به سمتی برویم که هرچه بیش‌تر ذهنیت فقیهان را نسبت به «نفی رسالت زعامت اجتماعی از فقیهان غیرحاکم» شفاف‌تر و تفصیلی‌تر کنیم و در خودآگاه فقیهان بیاوریم. یکی از

مشکلات جدی این است که بسیاری از فقیهان هنوز بر پایه درکی که از منطق دستگاه فقهت در قبل از انقلاب وجود داشته است، عمل می‌کنند. در قبل از انقلاب به این دلیل که در رأس نظام سیاسی شخص غیرمشروعی قرار داشته است، فقیهان همه احساس تکلیف می‌کردند و هر کسی به اندازه وسع خود بخشی از جامعه را اداره می‌کردند. از این رو زعیم اجتماعی می‌شدند. در مفهوم دولت باید توجه داشت که دولت، یک کل یکپارچه است و مدیریتش مدیریت طولی است و عرضی نیست. الگوی زعامت اجتماعی پلورال و متکثر فقیهان در دوره‌ای که حکومت در دست فقها نیست، یک الگوی مدیریت عرضی است و یک الگوی مدیریت طولی نیست. مدیریت عرضی به این معنا است که هر فقیهی در هر منطقه‌ای به میزان وسعی که دارد حکم بدهد و اجرا کند. این در حالی است که بعد از انقلاب، صورت مسأله به کلی عوض شده است و یکی از همین فقها در رأس نظام سیاسی قرار گرفته است. اقتضای اداره این نظام سیاسی این است که زعمای اجتماعی متکثر وجود نداشته باشد. فقیهان باید بپذیرند که الزاما مستنبط شرعی آن‌ها اجرایی نمی‌شود. بنابراین، استلزام عملی نکته اول، تبدیل فقیه غیرحاکم به کارشناس علمی است و فقیه دیگر زعیم نخواهد بود؛ بلکه صرفا یک کارشناس علمی و یا مدیر کارشناس در سطح حاکمیت‌های خرد است.

(۲) پیشنهاد دوم تشکیل یک مرکز دکترینال فقه حقوقی در نظام سیاسی است. مرکزی تحت مدیریت گروهی از فقیهان که تمامی استنباط‌های فقهی مجتهدان و حتی غیرمجتهدانی که با طی مسیر و روش اجتهاد به استنباطی رسیده‌اند، در آن گردآوری شود. از طرفی نظام مسائلی را که دولت اسلامی نیاز دارد، دائما در اختیار این مرکز گذاشته می‌شود. اگر یکی از آن استنباطات به صورت مستقیم می‌تواند آن نیاز را برطرف کند، همان را برای حل مسأله انتخاب می‌کند و اگر هیچ‌کدام از مستنبط‌های موجود به صورت مستقل مسأله را حل نمی‌کند، اما ترکیب بعضی از آن‌ها کارگشا است، ترکیب می‌کنند. بخشی از این پیشنهاد همان الگوی شورای مرجعیت شهید صدر(ره) است. البته ممکن است کسی بگوید که شاید تک‌تک این استنباطات فقهی باشد؛ اما ترکیب این‌ها غیرفقهی باشد. یعنی متدولوژی اجتهاد در آن رعایت نشده باشد. اتفاقی که در عمل و مصداق در بانک‌داری می‌بینیم. تک‌تک عملیات‌هایی که بانک اجرا می‌کند، فقهی است؛ اما ترکیب آنها بانک‌داری غیرفقهی را رقم می‌زند. بنابراین، برای حل این مشکل در این مرکز

دکترینال فقهی، شورای فقیهان باید منطقی ارائه کند که ترکیب استنباطها نیز آن حجیت روشی خود را داشته باشد. اما در هر حال، حجیت دستورالعملی که شورای فقیه از این مرکز دکترینال فقهی صادر می‌کند و به عنوان حل برای حل نیاز جامعه ارائه می‌دهد، به این است که این دستورالعمل‌ها از جانب و با تشخیص یک فقیه یا چند فقیه به عنوان راه‌حل این مسأله ارائه می‌گردد. در این صورت حتی فقیهانی که هیچ مسئولیتی در نظام سیاسی برعهده نگرفته‌اند و حتی مجتهدینی که تئوری ولایت فقیه را قبول ندارند، از استنباطشان برای حل مسائل سیاسی کمک می‌گیرند. سازگاری و سازواری این استنباطات متکثر و متفاوت و احیاناً متضاد را نیز عقلانیت جمعی آن شورای حاکم بر این مرکز دکترینال تأمین خواهد کرد. یکی از مهم‌ترین کارویژه‌های این شورا این است که فتاوی متکثر را براساس کارآمدی به وحدت برساند. در مبنای سازوارانه‌ای که برخی در حوزه معرفت اتخاذ کرده‌اند، این‌گونه است که هرچند لازم باشد که شما در مقام شروع یک دستگاه معرفتی مبنی‌گرا باشید و تک‌تک گزاره‌ها توسط آن‌ها ساختار معرفتی خود را ایجاد کنند و به حجیت برسانند، اما پس از آن‌که آن ساختار بسیط ساخته شد، برای به تفصیل رساندن این ساختار حداقلی لازم نیست تک‌تک داده‌های نظری که مورد احتیاج است، از طریق ارجاع به بدیهیات به حجیت برسند؛ بلکه اگر این داده جدید، هارمونی سیستم را به هم نزند و از طرفی نتیجه و راندمان را در جهت حداکثری رشد دهد، برای این امر کفایت می‌کند که بگوییم این داده نظری درست است. از این‌رو چنانچه شورای فقهی با عقلانیت جمعی اجتهادی‌اش گزاره‌ای را به صورت مستقل یا به صورت ترکیبی برای حل مسأله انتخاب و پیشنهاد می‌کند، حجیت این پیشنهاد را کارآمدی آن در دستگاهی که مبنای ساختار، روش، غایت و دیگر خصوصیات آن را از قبل اثبات کردید، نشان می‌دهد.

۳) پیشنهاد سوم نیز تبدیل فقه به قانون است. یعنی ما برای چگونگی اجرای فقه دولت باید به روش‌هایی که می‌تواند فقه را به قانون تبدیل کند، بیاندیشیم. مشکل مستنبط‌هایی که اکنون تولید می‌کنیم این است که به قانون تبدیل نشده و ضمانت اجرا ندارند. در دستگاه فقهی ما حدود و تعزیرات ضمانت اجرای فقه است؛ اما تا زمانی که در نظام سیاسی به قانون تبدیل نشود، کل فقه را از کارآمدی می‌اندازد. برگ برنده حقوق نسبت به فقه این است که حقوق برای محصولات خود ضمانت اجرا تعریف کرده است، از این‌رو اجرایی می‌شود؛ اما فقه در جامعه برای خود

ضمانت اجرا تعریف نکرده است و اجرا نیز نمی‌شود. اکنون جایگاه فقه قبل از قانون است و جایگاه حقوق بعد از قانون است. یعنی فقه وقتی استنباط شود و ضمانت اجرا پیدا کند، به قانون تبدیل می‌شود و نتیجه قانون حقوق می‌شود. تا زمانی که فقه به قانون تبدیل نشود، فقه دولت اجرایی نخواهد شد.

